

Sharia and Legal Challenges in Compensating for the Depreciation of Money in Iran's Banking System

1. Rohollah Babaei: Department of Theology, Bab.C., Islamic Azad University, Babol, Iran
2. Fatemeh Mahdavy*: Department of Theology, QaS.C., Islamic Azad University, Qaemshahr, Iran. Email: fa.mahdavy@iau.ac.ir (Corresponding Author)
3. Behnam Ghanbarpour: Department of Law, QaS.C., Islamic Azad University, Qaemshahr, Iran

ABSTRACT

The depreciation of money is a significant economic phenomenon in inflationary societies and has considerable effects on contractual relationships, particularly within the banking system. Compensation for the depreciation of money refers to mechanisms designed to preserve the real purchasing power of monetary debts and financial claims so that the economic equilibrium of contracts is not disrupted over time. This issue is of particular importance in Iran's banking system because, on the one hand, banks operate through contracts based on Islamic nominate contracts, while, on the other hand, severe inflationary fluctuations can substantially diminish the real value of monetary obligations. The principal objective of the present study is to examine whether compensating for the depreciation of money in Iran's banking system is compatible with the principles of Islamic jurisprudence and the fundamental rules of law and, where such compensation is permissible, to determine its scope and conditions. Some scholars regard such compensation as analogous to *riba* and therefore question its legitimacy. Conversely, a number of jurists and Islamic legal scholars justify it by invoking principles such as commutative justice, the no-harm rule, and the preservation of the real value of property. This study employs a descriptive-analytical method and draws on library-based sources, including Islamic jurisprudential texts, legal scholarship, banking legislation, scientific articles, and selected judicial precedents. The data were examined through an analysis of jurisprudential and legal texts and a comparative evaluation of the relevant scholarly perspectives. The research gap in this field arises from the absence of a coherent framework capable of reconciling Islamic jurisprudential considerations with the economic requirements of the banking system. Many existing studies adopt either an exclusively jurisprudential approach or a purely economic perspective, while relatively few have attempted to integrate these two domains systematically. The findings indicate that, through a dynamic interpretation of certain jurisprudential principles and due consideration of the objective of justice in transactions, mechanisms can be developed to compensate for the depreciation of money, provided that such mechanisms are not characterized as guaranteed interest constituting *riba* and are supported by a clearly defined contractual and statutory basis. Accordingly, it is recommended that, first, the legislature establish a transparent framework for adjusting monetary obligations in proportion to the inflation rate; second, banks employ legitimate contractual instruments, such as adjustment clauses or limited indexation; and third, Islamic jurisprudential and banking institutions collaborate to develop a domestic, Sharia-compliant model for preserving the real value of monetary debts.

Keywords: *depreciation of money, Iran's banking system, Islamic jurisprudence, riba, adjustment of monetary obligations, commutative justice.*

How to cite: Babaei, R., Mahdavy, F., & Ghanbarpour, B. (2027). Sharia and Legal Challenges in Compensating for the Depreciation of Money in Iran's Banking System. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 9(4), 1-18.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 03 May 2026

Revise Date: 24 July 2026

Accept Date: 31 July 2026

Initial Publish Date: 07 August 2026

Final Publish Date: 23 October 2027



چالش‌های شرعی و حقوقی جبران کاهش ارزش پول در نظام بانکی ایران

۱. روح اله بابایی: گروه الهیات، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران
۲. فاطمه مهدوی*: گروه الهیات، واحد قائم شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائم شهر، ایران. پست الکترونیک: fa.mahdavy@iau.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. بهنام قنبرپور: گروه حقوق، واحد قائم شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائم شهر، ایران

چکیده

کاهش ارزش پول یکی از پدیده‌های مهم اقتصادی در جوامع تورمی است که آثار قابل توجهی بر روابط قراردادی، به‌ویژه در نظام بانکی، بر جای می‌گذارد. منظور از جبران کاهش ارزش پول، سازوکارهایی است که با هدف حفظ قدرت خرید واقعی دیون و مطالبات مالی طراحی می‌شوند تا تعادل اقتصادی قراردادها در گذر زمان از بین نرود. این موضوع در نظام بانکی ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا از یک سو بانک‌ها با قراردادهای مبتنی بر عقود اسلامی فعالیت می‌کنند و از سوی دیگر نوسانات شدید تورمی می‌تواند ارزش واقعی تعهدات پولی را به طور چشمگیری کاهش دهد. مسئله اصلی پژوهش حاضر بررسی این پرسش است که آیا جبران کاهش ارزش پول در نظام بانکی ایران با موازین فقه اسلامی و اصول حقوقی سازگار است یا خیر و در صورت امکان، حدود و شرایط آن چگونه قابل تبیین است. از یک سو برخی دیدگاه‌ها چنین جبرانی را نزدیک به ربا دانسته و نسبت به مشروعیت آن تردید دارند و از سوی دیگر گروهی از حقوقدانان و فقها با استناد به قواعدی همچون عدالت معاوضی، لاضرر و حفظ ارزش واقعی مال، آن را قابل توجیه می‌دانند. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای شامل کتب فقهی، آثار حقوقی، قوانین بانکی، مقالات علمی و برخی رویه‌های قضایی انجام شده است. داده‌ها از طریق تحلیل متون فقهی و حقوقی و مقایسه دیدگاه‌ها مورد بررسی قرار گرفته‌اند. شکاف تحقیقاتی موجود در این حوزه به نبود چارچوبی منسجم برای جمع میان ملاحظات فقهی و ضرورت‌های اقتصادی نظام بانکی بازمی‌گردد. بسیاری از مطالعات یا صرفاً رویکرد فقهی دارند یا صرفاً اقتصادی و کمتر پژوهشی تلاش کرده است این دو حوزه را به صورت نظام‌مند تلفیق کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که با تفسیر پویا از برخی قواعد فقهی و توجه به هدف عدالت در معاملات، امکان طراحی سازوکارهایی برای جبران کاهش ارزش پول وجود دارد، مشروط بر آنکه این سازوکارها به عنوان سود تضمین شده ربوی تلقی نشوند و مبنای قراردادی و قانونی مشخصی داشته باشند. بر این اساس پیشنهاد می‌شود: نخست، قانون‌گذار چارچوبی شفاف برای تعدیل تعهدات پولی متناسب با نرخ تورم تدوین کند؛ دوم، بانک‌ها از ابزارهای قراردادی مشروع مانند شرط تعدیل یا شاخص‌بندی محدود استفاده کنند و سوم، نهادهای فقهی و بانکی با همکاری یکدیگر الگوی بومی و منطبق با شریعت برای حفظ ارزش واقعی دیون طراحی نمایند.

واژگان کلیدی: کاهش ارزش پول، نظام بانکی ایران، فقه اسلامی، ربا، تعدیل تعهدات پولی، عدالت معاوضی.

نحوه استناددهی: بابایی، روح اله، مهدوی، فاطمه، و قنبرپور، بهنام. (۱۴۰۶). چالش‌های شرعی و حقوقی جبران کاهش ارزش پول در نظام بانکی ایران. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۹(۴)، ۱۸-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۹ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۶ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ آبان ۱۴۰۶

کاهش ارزش پول یکی از پدیده‌های مهم اقتصادی در جوامع مبتلا به تورم است که آثار گسترده‌ای بر روابط مالی، قراردادها و تعهدات پولی بر جای می‌گذارد. در شرایطی که سطح عمومی قیمت‌ها به‌طور مستمر افزایش می‌یابد، ارزش واقعی پول در گذر زمان کاهش پیدا می‌کند و این امر می‌تواند تعادل اقتصادی میان طرفین قرارداد را بر هم بزند. در چنین وضعیتی، مسئله جبران کاهش ارزش پول مطرح می‌شود؛ بدین معنا که آیا طلبکار می‌تواند علاوه بر مبلغ اسمی دین، معادل کاهش قدرت خرید آن را نیز مطالبه کند یا خیر. این مسئله در نظام بانکی ایران اهمیت مضاعفی دارد؛ زیرا بانک‌ها، به‌عنوان نهادهای اصلی گردش سرمایه در اقتصاد، با حجم عظیمی از تعهدات پولی مواجه هستند و در عین حال، فعالیت آن‌ها باید با موازین فقه اسلامی و قوانین بانکی بدون ربا سازگار باشد. ازاین‌رو، بررسی چالش‌های شرعی و حقوقی جبران کاهش ارزش پول به یکی از موضوعات مهم در ادبیات حقوقی و فقهی ایران تبدیل شده است.

از منظر اقتصادی، پول در نظام‌های پولی جدید بیشتر کارکرد مبادله‌ای و سنجش ارزش دارد و ارزش آن وابسته به شرایط اقتصادی، سیاست‌های پولی و سطح تورم است. در نتیجه، وقتی تورم بالا باشد، مبلغی که در گذشته دارای قدرت خرید معینی بوده است، در زمان بازپرداخت همان ارزش واقعی را نخواهد داشت. این وضعیت می‌تواند به نوعی بی‌عدالتی در روابط قراردادی منجر شود؛ زیرا بدهکار عملاً مبلغی کمتر از ارزش واقعی دریافتی را بازمی‌گرداند. برخی از حقوقدانان، با تکیه بر اصل عدالت معاوضی، معتقدند که هدف قراردادها حفظ تعادل اقتصادی میان عوضین است و اگر تورم شدید این تعادل را از بین ببرد، باید سازوکاری برای اصلاح آن پیش‌بینی شود (Katouzian, 2007). در مقابل، گروهی دیگر تأکید می‌کنند که در تعهدات پولی، اصل بر پرداخت مبلغ اسمی دین است و افزایش مبلغ ممکن است با ممنوعیت ربا تعارض پیدا کند (Mousavian, 2013).

مسئله زمانی پیچیده‌تر می‌شود که آن را در چارچوب نظام بانکداری اسلامی ایران بررسی کنیم. پس از تصویب قانون عملیات بانکی بدون ربا، بانک‌ها موظف شدند فعالیت‌های خود را در قالب عقود اسلامی تنظیم کنند. بااین‌حال، شرایط تورمی اقتصاد ایران سبب شده است که حفظ ارزش واقعی سرمایه و مطالبات بانکی به یک دغدغه جدی تبدیل شود. اگر بانک‌ها نتوانند ارزش واقعی منابع خود را حفظ کنند، توان تجهیز و تخصیص منابع کاهش می‌یابد و در نهایت، نظام مالی با اختلال مواجه می‌شود. از سوی دیگر، هرگونه سازوکار جبران کاهش ارزش پول باید به‌گونه‌ای طراحی شود که شائبه ربا نداشته باشد. همین تعارض ظاهری میان ضرورت اقتصادی و محدودیت‌های فقهی، یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظام بانکی ایران محسوب می‌شود (Sadr, 2011). در ادبیات فقهی و حقوقی، دیدگاه‌های متعددی درباره جبران کاهش ارزش پول مطرح شده است. برخی فقها معتقدند پول ماهیتی اعتباری دارد و در نتیجه، کاهش ارزش آن نمی‌تواند مبنای مطالبه مبلغی بیش از دین اسمی قرار گیرد؛ زیرا دین پولی با پرداخت همان مبلغ اسمی ساقط می‌شود. این دیدگاه معمولاً بر اصل وفای به تعهد و قاعده لزوم پایبندی به مفاد قرارداد تأکید دارد (Jafari Langroudi, 2008). در مقابل، گروهی دیگر با استناد به قواعد فقهی، مانند قاعده لاضرر، قاعده عدالت و حفظ مال مسلمانان، معتقدند که اگر کاهش ارزش پول موجب زیان فاحش طلبکار شود، می‌توان راهکاری برای جبران آن در نظر گرفت (Mohaghegh Damad, 2012). برخی نیز میان تورم متعارف و تورم شدید تفکیک کرده و تنها در شرایط استثنایی، جبران کاهش ارزش پول را قابل توجیه دانسته‌اند. در حوزه حقوقی نیز این بحث مورد توجه قرار گرفته است. بعضی از حقوقدانان بر این باورند که در نظام‌های حقوقی مدرن، اصل حفظ تعادل اقتصادی قراردادها پذیرفته شده و در مواردی مانند شرط تعدیل یا نظریه تغییر اوضاع و احوال، امکان اصلاح تعهدات وجود دارد. از این منظر، پذیرش جبران کاهش ارزش پول نه تنها با اصول حقوقی ناسازگار نیست، بلکه می‌تواند در

راستای تحقق عدالت قراردادی باشد (Safaei, 2011). در مقابل، برخی دیگر هشدار می‌دهند که اگر چنین رویکردی بدون ضابطه پذیرفته شود، ممکن است امنیت حقوقی قراردادها را تضعیف کند و موجب افزایش دعاوی شود (Emami, 1997).

با وجود پژوهش‌های انجام‌شده، هنوز خلأهای قابل‌توجهی در این حوزه وجود دارد. بسیاری از مطالعات تنها از منظر فقهی یا صرفاً از دیدگاه اقتصادی به مسئله پرداخته‌اند و کمتر پژوهشی تلاش کرده است میان الزامات نظام بانکی، مبانی فقه اسلامی و اصول حقوق خصوصی پیوند برقرار کند. افزون بر این، در برخی پژوهش‌ها به تحولات عملی نظام بانکی و تجربه‌های اجرایی توجه کافی نشده است. همین امر سبب شده است که هنوز چارچوبی جامع برای حل این مسئله در حقوق ایران شکل نگیرد (Mirmaezi, 2015). بنابراین، نیاز به پژوهشی که ابعاد شرعی و حقوقی موضوع را به‌صورت توأمان بررسی کند، بیش‌ازپیش احساس می‌شود.

انتخاب این موضوع از چند جهت اهمیت دارد. نخست آنکه تورم مزمن در اقتصاد ایران باعث شده است مسئله کاهش ارزش پول به یک چالش واقعی و روزمره در قراردادهای بانکی تبدیل شود. دوم آنکه اختلاف‌نظرهای فقهی درباره مشروعیت جبران این کاهش، سیاست‌گذاری در حوزه بانکداری اسلامی را با دشواری مواجه کرده است. سوم آنکه نبود مقررات شفاف می‌تواند زمینه بروز اختلافات قضایی و بی‌ثباتی در روابط مالی را فراهم آورد. ازاین‌رو، بررسی علمی این موضوع می‌تواند به روشن شدن مبانی نظری و ارائه راهکارهای مناسب کمک کند.

بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که جبران کاهش ارزش پول در نظام بانکی ایران تا چه اندازه با مبانی فقه اسلامی و اصول حقوقی سازگار است و چه سازوکارهایی می‌توان برای تحقق آن، بدون ورود به قلمرو ربا، طراحی کرد. در پاسخ به این پرسش، فرضیه اصلی پژوهش آن است که با تفسیر پویا از قواعد فقهی و استفاده از ابزارهای حقوقی مناسب، امکان پیش‌بینی سازوکارهایی برای جبران کاهش ارزش پول وجود دارد؛ مشروط بر آنکه این سازوکارها ماهیت ربوی پیدا نکنند و مبتنی بر توافق قراردادی یا مقررات قانونی مشخص باشند. به بیان دیگر، مشکل اصلی نه در اصل جبران کاهش ارزش پول، بلکه در نحوه طراحی و اجرای آن است.

بررسی دیدگاه‌های مطرح‌شده نشان می‌دهد که برخی راهکارها در ادبیات فقهی و حقوقی پیشنهاد شده‌اند؛ از جمله شاخص‌بندی محدود بدهی‌ها بر اساس نرخ تورم، استفاده از شرط تعدیل در قراردادها یا بهره‌گیری از عقود مشارکتی که در آن‌ها سود و زیان واقعی مبنای تسویه قرار می‌گیرد. طرفداران این دیدگاه معتقدند چنین ابزارهایی می‌تواند ضمن رعایت موازین شرعی، از تضییع حقوق طرفین جلوگیری کند (Mousavian, 2013). در مقابل، منتقدان نگران‌اند که این روش‌ها به تدریج به شیوه‌ای برای دریافت سود ثابت تبدیل شود و فلسفه بانکداری بدون ربا را تضعیف کند.

در مجموع، می‌توان گفت مسئله جبران کاهش ارزش پول در ایران در نقطه تلاقی اقتصاد، فقه و حقوق قرار دارد و حل آن نیازمند رویکردی میان‌رشته‌ای است. اگرچه برخی موانع فقهی در نگاه نخست جدی به نظر می‌رسند، اما بررسی دقیق منابع فقهی نشان می‌دهد که امکان ارائه تفسیرهایی وجود دارد که با شرایط اقتصادی امروز سازگارتر باشد. در عین حال، لازم است قانون‌گذار و نهادهای سیاست‌گذار بانکی نیز چارچوبی روشن و منسجم برای این موضوع تدوین کنند تا از بروز تفسیرهای متعارض جلوگیری شود. در غیر این صورت، ادامه وضعیت موجود ممکن است هم به زیان طلبکاران و نهادهای مالی باشد و هم اعتماد عمومی به نظام بانکی را تحت تأثیر قرار دهد. ازاین‌رو، مطالعه چالش‌های شرعی و حقوقی جبران کاهش ارزش پول نه تنها یک بحث نظری، بلکه مسئله‌ای کاربردی و مرتبط با کارآمدی نظام مالی کشور محسوب می‌شود.

مبانی مفهومی و چارچوب نظری کاهش ارزش پول در نظام بانکی

کاهش ارزش پول، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پیامدهای تورم، نقشی اساسی در تحلیل روابط مالی و قراردادی در نظام‌های اقتصادی معاصر ایفا می‌کند. در نظام بانکی، که بخش عمده‌ای از تعاملات اقتصادی در قالب تعهدات پولی انجام می‌شود، این پدیده اهمیت دوچندان می‌یابد. به‌طور کلی، کاهش ارزش پول به معنای کاهش قدرت خرید آن در طول زمان است؛ به این معنا که مقدار معینی از پول در یک مقطع زمانی توانایی خرید کالاها و خدمات کمتری نسبت به گذشته دارد. این پدیده معمولاً در نتیجه افزایش سطح عمومی قیمت‌ها، سیاست‌های پولی انبساطی، کاهش تولید یا اختلال در ساختارهای اقتصادی به وجود می‌آید. از منظر حقوقی و اقتصادی، کاهش ارزش پول صرفاً یک مسئله اقتصادی نیست، بلکه آثار مستقیم بر عدالت قراردادی، ثبات معاملات و کارآمدی نظام بانکی دارد (Mousavian, 2013).

در نظام بانکی، پول نه تنها ابزار مبادله، بلکه موضوع اصلی تعهدات است. سپرده‌ها، تسهیلات، بدهی‌ها و مطالبات همگی در قالب پول تعریف می‌شوند. هنگامی که ارزش واقعی پول کاهش می‌یابد، تعادل اقتصادی میان طرفین رابطه مالی ممکن است دچار اختلال شود. برای مثال، شخصی که در یک زمان مشخص وامی دریافت می‌کند، در صورت وجود تورم بالا، ممکن است در زمان بازپرداخت مبلغی را بپردازد که قدرت خرید آن به مراتب کمتر از مبلغ اولیه باشد. این وضعیت می‌تواند نوعی انتقال ناعادلانه ثروت از طلبکار به بدهکار تلقی شود. برخی از حقوقدانان بر این باورند که هدف حقوق قراردادهای حفظ تعادل میان عوضین است و هر عاملی که این تعادل را به‌شکل اساسی بر هم بزند، باید مورد توجه قرار گیرد (Katouzian, 2007).

از منظر نظری، تحلیل کاهش ارزش پول در نظام بانکی بر چند مفهوم بنیادین استوار است. نخست، مفهوم ارزش اسمی و ارزش واقعی پول است. ارزش اسمی همان مبلغی است که در قرارداد ذکر می‌شود، در حالی که ارزش واقعی به قدرت خرید آن در اقتصاد وابسته است. در شرایط تورمی، فاصله میان این دو مفهوم افزایش می‌یابد و همین امر زمینه بروز اختلافات حقوقی را فراهم می‌کند. دومین مفهوم مهم، عدالت معاوضی است که در بسیاری از نظام‌های حقوقی به‌عنوان مبنای ارزیابی روابط قراردادی مطرح می‌شود. بر اساس این اصل، هر یک از طرفین باید معادل ارزش واقعی آنچه دریافت کرده‌اند را بازگردانند (Safaei, 2011).

در چارچوب نظری اقتصاد پولی نیز دیدگاه‌های مختلفی درباره ماهیت پول و آثار تورم مطرح شده است. برخی نظریه‌ها پول را صرفاً یک وسیله مبادله می‌دانند که ارزش آن تابع سیاست‌های اقتصادی دولت است. بر اساس این دیدگاه، تغییر ارزش پول امری طبیعی در اقتصادهای مدرن محسوب می‌شود. در مقابل، دیدگاه‌هایی وجود دارد که بر لزوم حفظ ثبات ارزش پول تأکید می‌کنند؛ زیرا بی‌ثباتی پول می‌تواند اعتماد عمومی به نظام مالی را کاهش دهد و موجب اختلال در سرمایه‌گذاری و پس‌انداز شود (Mirmaezi, 2015).

در نظام‌های حقوقی مختلف، برای مواجهه با آثار کاهش ارزش پول، راهکارهای متفاوتی پیش‌بینی شده است. برخی کشورها از سازوکارهایی مانند شاخص‌بندی بدهی‌ها، تعدیل قراردادی یا اعمال نظریه تغییر اوضاع و احوال استفاده می‌کنند. این ابزارها با هدف جلوگیری از برهم خوردن تعادل اقتصادی قراردادهای طراحی شده‌اند. با این حال، در نظام حقوقی ایران، این مسئله با ملاحظات فقهی نیز پیوند خورده است (Abbasi, 2016). از آنجاکه نظام بانکی ایران مبتنی بر اصول بانکداری بدون ربا شکل گرفته است، هرگونه افزایش در مبلغ بدهی ممکن است با حساسیت‌های فقهی مواجه شود. همین موضوع باعث شده است که بحث کاهش ارزش پول در ایران ابعاد پیچیده‌تری پیدا کند (Sadr, 2011). فقه اسلامی نیز در مواجهه با این مسئله دیدگاه‌های متنوعی ارائه کرده است. برخی فقها معتقدند در دیون پولی، ملاک همان مبلغ اسمی است و کاهش یا افزایش ارزش پول تأثیری در اصل تعهد ندارد. استدلال این گروه آن است که پول یک مال مثلی محسوب

می‌شود و در اموال مثلی، بازگرداندن مثل کفایت می‌کند. در مقابل، گروهی دیگر با توجه به شرایط اقتصادی جدید معتقدند که تورم شدید می‌تواند موجب ضرر قابل‌توجه برای طلبکار شود و در چنین شرایطی باید راهکاری برای جلوگیری از این ضرر در نظر گرفت (Mohaghegh Damad, 2012). این اختلاف‌نظر نشان می‌دهد که مسئله کاهش ارزش پول صرفاً یک بحث اقتصادی نیست، بلکه به مبانی نظری در فقه و حقوق نیز مرتبط است.

در تحلیل چارچوب نظری این موضوع، نقش دولت و سیاست‌های پولی نیز اهمیت زیادی دارد. بانک مرکزی از طریق ابزارهایی مانند کنترل نقدینگی، تعیین نرخ سود و مدیریت بازار پول تلاش می‌کند ثبات اقتصادی را حفظ کند. با این حال، در اقتصادهایی که با تورم مزمن مواجه‌اند، حتی سیاست‌های کنترلی نیز ممکن است نتوانند به‌طور کامل از کاهش ارزش پول جلوگیری کنند. در چنین شرایطی، نظام حقوقی و بانکی ناگزیر است راهکارهایی برای مدیریت آثار این پدیده ارائه دهد (Tayebnia, 2014). بنابراین، مبانی مفهومی کاهش ارزش پول در نظام بانکی را باید در تعامل میان اقتصاد، حقوق و فقه جست‌وجو کرد. از یک سو، واقعیت‌های اقتصادی نشان می‌دهد که تورم می‌تواند تعادل مالی قراردادهای را بر هم بزند و از سوی دیگر، ملاحظات فقهی و حقوقی تعیین می‌کنند که چه راهکارهایی برای مواجهه با این وضعیت قابل پذیرش است.

مفهوم پول، تورم و کاهش ارزش پول در اقتصاد و حقوق

پول، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اختراعات بشر در نظم اقتصادی و اجتماعی، نقش‌های متعددی ایفا می‌کند که از جمله آن‌ها می‌توان به وسیله مبادله، واحد سنجش ارزش و ذخیره ارزش اشاره کرد. پول در نظام‌های اقتصادی مدرن نه تنها ابزار خرید و فروش کالا و خدمات است، بلکه معیار اندازه‌گیری دارایی‌ها، تسویه تعهدات و ارزیابی سرمایه‌گذاری‌ها نیز محسوب می‌شود. ماهیت پول در اقتصاد بر اساس اعتبار و پذیرش اجتماعی آن شکل گرفته و ارزش آن تابع عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. از منظر اقتصادی، پول باید بتواند به‌طور مستمر قدرت خرید نسبی خود را حفظ کند تا کارکرد آن به‌عنوان وسیله مبادله و ذخیره ارزش مختل نشود (Katouzian, 2007).

یکی از مهم‌ترین پدیده‌هایی که کارکرد پول را در اقتصاد تحت تأثیر قرار می‌دهد، تورم است. تورم به افزایش مستمر و گسترده سطح عمومی قیمت‌ها گفته می‌شود و کاهش قدرت خرید پول را به همراه دارد. تورم می‌تواند ناشی از عوامل متعددی باشد، از جمله افزایش نقدینگی بدون پشتوانه، کاهش تولید، افزایش هزینه‌های تولید، سیاست‌های پولی نامناسب، نوسانات نرخ ارز و شوک‌های خارجی، مانند شوک‌های قیمت نفت؛ مطالعات جدید نشان داده‌اند که در اقتصاد ایران، شوک‌های منفی نفتی اثر نامتقارن و قابل‌توجهی بر تشدید تورم دارند و در کنار نقدینگی و نرخ ارز، از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده روندهای تورمی محسوب می‌شوند (Mirmaezi, 2015; Tehranchian et al., 2024). در شرایط تورمی، پول همان ارزش اسمی را دارد، اما قدرت خرید آن کاهش یافته و در واقع، ارزش واقعی آن کمتر از مقدار نامی است. این فاصله میان ارزش اسمی و ارزش واقعی پول، چالش‌های قابل‌توجهی برای اقتصاد، حقوق و نظام بانکی ایجاد می‌کند.

کاهش ارزش پول یا همان از دست رفتن قدرت خرید آن، به معنای آن است که مبلغی که پیش‌تر قادر به خرید مقدار مشخصی کالا و خدمات بوده، در زمان حال توان خرید کمتری دارد. این مسئله علاوه بر اثرات اقتصادی، در حوزه حقوق نیز اهمیت دارد؛ زیرا بسیاری از تعهدات مالی در قالب پول صورت می‌گیرد و کاهش ارزش آن می‌تواند منجر به تضییع حقوق طلبکار شود (Mousavian, 2013). در نظام حقوقی ایران، همان‌طور که در فقه اسلامی و قوانین بانکی پیش‌بینی شده است، هرگونه افزایش مبلغ دیون یا مطالبات پولی باید با رعایت اصل عدم ربا و شرایط مشروعیت اقتصادی باشد.

در ادبیات اقتصادی و حقوقی، تفاوت میان ارزش اسمی و ارزش واقعی پول مورد تأکید قرار گرفته است. ارزش اسمی، مبلغ درج شده در قراردادهای یا اوراق بدهی است، در حالی که ارزش واقعی به قدرت خرید آن در زمان بازپرداخت وابسته است (Safaei, 2011). در اقتصادهای تورمی، این دو مفهوم از هم فاصله می گیرند و این فاصله می تواند باعث بروز اختلاف میان طلبکار و بدهکار شود. همچنین، بررسی های انجام شده در حوزه بازارهای مالی نشان می دهد که تورم نه تنها ارزش واقعی پول، بلکه ارزش دارایی ها، بازده سهام و رفتار سرمایه گذاران را نیز تحت تأثیر قرار داده و پیش بینی روندهای اقتصادی را با عدم قطعیت بیشتری مواجه می کند (Azizzadeh & Rezaei Mameghani, 2019). بنابراین، کاهش ارزش پول به معنای کاهش واقعی توان مالی طلبکار است و نیازمند توجه در تنظیم قراردادهای و نظام بانکی می باشد. از منظر حقوقی، مسئله کاهش ارزش پول با دو اصل مهم در ارتباط است: حفظ تعادل اقتصادی قراردادهای و ممنوعیت ربا. بر اساس قاعده عدالت معاوضی، هر یک از طرفین قرارداد باید معادل ارزش واقعی آنچه دریافت کرده اند، بدهند یا دریافت کنند (Jafari Langroudi, 2008). این قاعده به ویژه در نظام بانکی اهمیت دارد؛ زیرا عدم رعایت آن می تواند به نوعی تضییع حقوق طلبکار منجر شود. در عین حال، هرگونه افزایش در مبلغ دین باید به گونه ای باشد که ماهیت ربوی پیدا نکند؛ زیرا بانکها و سایر نهادهای مالی موظف به رعایت مقررات بانکداری اسلامی هستند (Mohaghegh Damad, 2012).

علاوه بر این، تورم و کاهش ارزش پول می تواند بر سرمایه گذاری ها، پس اندازها و ثبات اقتصادی اثرگذار باشد. سیاست های پولی، کنترل نقدینگی و مدیریت نرخ بهره از ابزارهای کلیدی برای کاهش آثار منفی تورم و حفظ ثبات ارزش پول هستند (Sadr, 2011). باین حال، در اقتصاد ایران که با تورم مزمن مواجه است، حتی اعمال این سیاست ها به تنهایی نمی تواند از کاهش ارزش پول جلوگیری کند و بنابراین، نیاز به سازوکارهای حقوقی و قراردادی برای جبران کاهش ارزش پول احساس می شود.

۲-۲) جایگاه حفظ ارزش واقعی دیون در حقوق قراردادهای و نظام بانکی

حفظ ارزش واقعی دیون یکی از اصول اساسی در حقوق قراردادهای و نظام بانکی است که به طور مستقیم با عدالت اقتصادی و ثبات نظام مالی ارتباط دارد. در مفهوم سنتی حقوق قراردادهای، دیون به عنوان تعهداتی تعریف می شوند که هر یک از طرفین قرارداد باید مطابق توافق اولیه خود آن را ایفا کنند. باین حال، در محیط های تورمی، ارزش اسمی دیون ممکن است نتواند ارزش واقعی آن ها را منعکس کند و این امر به تضییع حقوق طلبکاران منجر می شود. اهمیت این موضوع در نظام بانکی ایران دوچندان است؛ زیرا بانکها نه تنها به عنوان طلبکار عمل می کنند، بلکه با مدیریت منابع مالی گسترده، نقش کلیدی در پایداری اقتصاد کشور دارند (Katouzian, 2007). از منظر حقوقی، حفظ ارزش واقعی دیون به معنای تضمین قدرت خرید واقعی مبلغ قرارداد در زمان اجرای تعهد است. به عبارت دیگر، هدف آن است که طلبکار به همان ارزش اقتصادی که در زمان انعقاد قرارداد انتظار داشت، دسترسی پیدا کند، حتی اگر گذر زمان و تورم باعث کاهش قدرت خرید پول شود. در نظام های حقوقی مدرن، این اصل در قالب ابزارهایی مانند شاخص بندی بدهی ها، شرط تعدیل و نظریه تغییر اوضاع و احوال تبیین شده است. این ابزارها به دادگاه ها و طرفین قرارداد اجازه می دهند تا در صورت تغییر شرایط اقتصادی، مبلغ دین را متناسب با ارزش واقعی آن تعدیل کنند (Safaei, 2011). در نظام بانکی، حفظ ارزش واقعی دیون اهمیت عملی ویژه ای دارد. بانکها با دریافت سپرده و پرداخت تسهیلات در قالب پول، خود را متعهد به بازپرداخت اصل و سود می کنند. اگر تورم موجب کاهش ارزش واقعی این تعهدات شود، توان بانک برای انجام عملیات اعتباری و اعطای تسهیلات کاهش می یابد. از این رو، بانکها ناگزیر هستند سازوکارهایی برای حفظ ارزش واقعی مطالبات خود

پیش‌بینی کنند. در بانکداری بدون ربا، این سازوکارها باید به گونه‌ای طراحی شوند که منجر به دریافت سود تضمینی ربوی نشوند، بلکه صرفاً هدف آن جبران کاهش ارزش پول باشد (Mousavian, 2013).

فقه اسلامی نیز برای حفظ عدالت در معاملات و جلوگیری از تضییع حقوق، به مفهوم حفظ ارزش واقعی دیون توجه داشته است. برخی فقها بر این باورند که اگر کاهش ارزش پول منجر به ضرر فاحش طلبکار شود، می‌توان راهکارهایی برای تعدیل دیون در نظر گرفت. این راهکارها شامل استفاده از شاخص‌بندی، قراردادهای مشارکتی یا شرط تعدیل در عقود بانکی است (Mohaghegh Damad, 2012). از این منظر، حفظ ارزش واقعی دیون نه تنها با اصول فقهی تعارض ندارد، بلکه با قاعده لاضرر و عدالت معاوضی هماهنگ است. حقوق قراردادی ایران نیز در سال‌های اخیر به ضرورت حفظ ارزش واقعی دیون توجه کرده است. در برخی قوانین و مقررات، به‌ویژه در حوزه بانکداری، امکان شاخص‌بندی تسهیلات و اعمال نرخ تعدیل در قراردادهای بلندمدت پیش‌بینی شده است. این تدابیر حقوقی، به‌ویژه در شرایط تورم بالا، از تضییع حقوق طلبکار جلوگیری می‌کند و امنیت اقتصادی را تقویت می‌نماید (Sadr, 2011). همچنین، رعایت اصل حفظ ارزش واقعی دیون می‌تواند به کاهش دعاوی قضایی ناشی از اختلاف بر سر پرداخت بدهی کمک کند؛ زیرا چارچوبی روشن برای تعدیل دیون وجود دارد. نظریه‌پردازان حقوقی بر اهمیت این اصل در ایجاد تعادل اقتصادی قراردادهای تأکید دارند. (Katouzian, 2007) معتقد است که عدالت در معاملات صرفاً به معنای اجرای تعهدات اسمی نیست، بلکه باید ارزش واقعی آن تعهدات نیز در نظر گرفته شود تا تضییع حقی رخ ندهد. (Safaei, 2011) نیز بیان می‌کند که سازوکارهای تعدیل دیون به دادگاه‌ها امکان می‌دهد تا با توجه به تغییر شرایط اقتصادی، اجرای عدالت اقتصادی را تضمین کنند.

علاوه بر چارچوب حقوقی و فقهی، اهمیت عملی حفظ ارزش واقعی دیون در بانکداری نیز روشن است. بانک‌ها، به‌عنوان نهادهایی که منابع مالی عمومی را مدیریت می‌کنند، باید قادر باشند ارزش واقعی سرمایه‌ها و مطالبات خود را حفظ کنند. در غیر این صورت، کاهش قدرت خرید دیون می‌تواند موجب تضعیف توان بانک‌ها در اعطای تسهیلات، کاهش کارآمدی نظام بانکی و حتی نوسانات اقتصادی شود (Mirmaezi, 2015). به همین دلیل، تعامل میان سیاست‌های پولی، مقررات بانکی و اصول حقوقی برای طراحی سازوکارهای مناسب ضروری است. با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که جایگاه حفظ ارزش واقعی دیون در حقوق قراردادهای نظام بانکی ایران از ابعاد چندگانه اهمیت دارد. از یک سو، این اصل تضمین‌کننده عدالت اقتصادی و جلوگیری از تضییع حقوق طلبکاران است. از سوی دیگر، سازوکارهای آن باید با ملاحظات فقهی و قانونی هماهنگ باشند تا در چارچوب بانکداری بدون ربا باقی بمانند. در نهایت، حفظ ارزش واقعی دیون، علاوه بر اهمیت حقوقی و فقهی، نقش اساسی در پایداری و کارآمدی نظام بانکی و اقتصاد کلان ایفا می‌کند (Abbasi, 2016; Tayebnia, 2014).

مبانی فقهی و حقوقی جبران کاهش ارزش پول در ایران

مبانی فقهی و حقوقی جبران کاهش ارزش پول در ایران، موضوعی است که در نقطه تلاقی اقتصاد، فقه و حقوق قراردادی قرار دارد و اهمیت آن با توجه به شرایط تورمی و نظام بانکداری اسلامی کشور دوچندان می‌شود. کاهش ارزش پول به معنای افت قدرت خرید آن در طول زمان است و در محیط‌های تورمی می‌تواند حقوق طلبکاران را تحت تأثیر قرار دهد. از این منظر، مسئله جبران کاهش ارزش پول نه تنها یک ضرورت اقتصادی، بلکه یک مسئله حقوقی و فقهی است که نیازمند تحلیل دقیق مبانی و چارچوب‌های موجود است (Mousavian, 2013).

در فقه اسلامی، مباحث مرتبط با جبران کاهش ارزش پول عمدتاً در حوزه دیون و معاملات پولی مورد توجه قرار گرفته‌اند. فقها بر این باورند که پول ماهیتی اعتباری دارد و اصل دیون پولی در بسیاری از عقود بر پرداخت مبلغ اسمی استوار است. با این حال، در شرایطی که کاهش ارزش پول موجب ضرر شدید برای طلبکار شود، برخی فقها با استناد به قواعدی همچون قاعده لاضرر و عدالت معاوضی، امکان تعدیل تعهدات را برای حفظ حقوق اقتصادی طلبکار پذیرفته‌اند (Mohaghegh Damad, 2012). این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که فقه اسلامی توان انعطاف در مواجهه با شرایط اقتصادی غیرعادی را داراست و می‌توان آن را مبنایی برای طراحی سازوکارهای مشروع برای جبران کاهش ارزش پول در ایران قرار داد.

از منظر حقوقی، حفظ ارزش واقعی دیون در قراردادها نیز مورد توجه قانون‌گذار قرار گرفته است. حقوق قراردادها در ایران، به‌ویژه در حوزه تعهدات مالی، بر اصل وفای به تعهد و عدالت اقتصادی تأکید دارد. در مواردی که تغییر شرایط اقتصادی موجب کاهش ارزش واقعی تعهدات شود، دادگاه‌ها و نهادهای قانون‌گذار می‌توانند از نظریه تغییر اوضاع و احوال یا شرط تعدیل استفاده کنند تا توازن اقتصادی میان طرفین قرارداد حفظ شود (Safaei, 2011). این اصول به‌ویژه در نظام بانکی اهمیت دارند؛ زیرا بانک‌ها با تعهدات پولی بلندمدت و منابع گسترده مالی مواجه‌اند و کاهش ارزش پول می‌تواند توان آن‌ها در انجام عملیات بانکی را تحت تأثیر قرار دهد.

ترکیب مبانی فقهی و حقوقی در ایران، امکان طراحی سازوکارهایی را فراهم کرده است که ضمن رعایت قواعد بانکداری بدون ربا، از تضییع حقوق طلبکاران جلوگیری کند. نمونه‌هایی از این سازوکارها شامل شاخص‌بندی بدهی‌ها بر اساس نرخ تورم، استفاده از قراردادهای مشارکتی یا شرط تعدیل در عقود بانکی است. این ابزارها به بانک‌ها و طلبکاران اجازه می‌دهد تا ضمن رعایت موازین شرعی، ارزش واقعی دیون خود را حفظ کنند و از آثار تورم بر قدرت خرید پول جلوگیری نمایند (Sadr, 2011). در مجموع، مبانی فقهی و حقوقی جبران کاهش ارزش پول در ایران با هدف حفظ عدالت اقتصادی، جلوگیری از تضییع حقوق طلبکاران و ایجاد ثبات در نظام بانکی شکل گرفته است. این مبانی از یک سو به انعطاف فقه اسلامی در مواجهه با شرایط اقتصادی و از سوی دیگر، به ابزارهای حقوقی موجود برای تعدیل تعهدات استناد دارند. توجه به این چارچوب‌ها می‌تواند زمینه‌ای برای تدوین الگوهای بومی و منطبق با شریعت جهت جبران کاهش ارزش پول فراهم کند و کارآمدی نظام بانکی و عدالت قراردادی را تقویت نماید.

دیدگاه‌های فقهی درباره جبران کاهش ارزش پول و نسبت آن با ربا

دیدگاه‌های فقهی درباره جبران کاهش ارزش پول و نسبت آن با ربا، یکی از مباحث پیچیده و مهم در فقه اقتصادی و بانکداری اسلامی است که به دلیل ارتباط مستقیم با نظام بانکی ایران، اهمیت ویژه‌ای یافته است. کاهش ارزش پول در شرایط تورمی به معنای کاهش قدرت خرید آن است و این امر می‌تواند موجب تضییع حقوق طلبکاران شود. از منظر فقهی، هرگونه دریافت مبلغ اضافی به‌منظور جبران این کاهش ارزش ممکن است با حکم حرمت ربا مواجه شود. بنابراین، تحلیل دقیق مبانی فقهی و تعیین مرز میان جبران مشروع و ربا ضروری است (Mousavian, 2013). فقه اسلامی در رابطه با دیون پولی و معاملات نقدی، قاعده‌ای صریح دارد که بازگرداندن اصل دین کفایت می‌کند و پرداخت مبلغ بیش از آن به قصد سود تضمینی مجاز نیست. این قاعده به‌وضوح با مفهوم ربا مرتبط است؛ زیرا هرگونه دریافت اضافه بر اصل دین، به‌عنوان بهره ربوی محسوب می‌شود. با این حال، فقها در مواجهه با شرایط غیرعادی اقتصادی، مانند تورم شدید و کاهش ارزش پول، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. برخی فقها معتقدند که در صورتی که کاهش ارزش پول موجب زیان غیرمتعارف برای طلبکار شود،

می‌توان راهکاری برای تعدیل تعهدات پیش‌بینی کرد؛ مشروط بر اینکه این سازوکار به‌صورت صریح بهره‌ربری تلقی نشود (Mohaghegh, 2012).

یکی از دیدگاه‌های شناخته‌شده در این زمینه، تفکیک میان پول نقد و پول اعتباری است. فقهای که این تمایز را مورد توجه قرار داده‌اند، بر این باورند که پول نقد، فلزات و اسکناس، ارزش ذاتی ندارد و ماهیت آن اعتباری است؛ بنابراین، کاهش ارزش آن می‌تواند موضوع جبران قرار گیرد. از سوی دیگر، پول اعتباری که پشتوانه قانونی دارد و در نظام بانکی جریان دارد، ممکن است نیازمند ابزارهای قراردادی و قانونی خاص برای جبران کاهش ارزش باشد تا از شمول حکم ربا خارج شود (Sadr, 2011). فقها همچنین میان تورم متعارف و تورم شدید تفاوت قائل شده‌اند. تورم متعارف، که معمولاً در اقتصادهای پایدار وجود دارد، مجوز جبران کاهش ارزش پول را ایجاد نمی‌کند؛ زیرا تغییرات ارزش پول در این شرایط جزئی و قابل پیش‌بینی است. اما در شرایط تورم شدید و غیرمنتظره، جبران کاهش ارزش پول می‌تواند با رعایت شرایط شرعی و قانونی مشروع باشد. این امر به‌ویژه در عقود بانکی اهمیت پیدا می‌کند؛ زیرا بانک‌ها با قراردادهای بلندمدت مواجه‌اند و کاهش ارزش پول ممکن است موجب ضرر قابل توجه برای آن‌ها شود (Mousavian, 2013).

برای حفظ مشروعیت شرعی، فقها استفاده از ابزارهایی همچون شاخص‌بندی قراردادهای، شرط تعدیل و عقود مشارکتی را پیشنهاد کرده‌اند. این ابزارها به بانک‌ها امکان می‌دهند تا بدون دریافت سود ثابت ربوی، ارزش واقعی دیون را حفظ کنند. بر اساس قاعده عدالت معاوضی، هدف اصلی این اقدامات حفظ توازن اقتصادی میان طرفین قرارداد است، نه دریافت منفعت اضافه. بنابراین، استفاده از چنین سازوکارهایی در چارچوب بانکداری بدون ربا قابل توجیه است. دیدگاه‌های فقهی همچنین بر رعایت قصد و نیت طرفین تأکید دارند. در صورتی که هدف از جبران کاهش ارزش پول، جبران ضرر ناشی از کاهش قدرت خرید باشد و به سود تضمینی تبدیل نشود، این عمل مشروع و غیرربوی تلقی می‌شود. این مسئله باعث شده است که فقه اسلامی بتواند با شرایط اقتصادی جدید، انعطاف‌پذیری لازم را برای طراحی سازوکارهای مالی منطبق با شریعت نشان دهد (Mohaghegh Damad, 2012). در مجموع، می‌توان گفت که دیدگاه‌های فقهی درباره جبران کاهش ارزش پول با ربا در ایران، ترکیبی از محدودیت‌ها و انعطاف‌های هوشمندانه است. فقها با رعایت اصول ربا، قاعده لاضرر و عدالت معاوضی، امکان طراحی سازوکارهایی را فراهم کرده‌اند که ارزش واقعی دیون حفظ شود، بدون اینکه ماهیت ربوی پیدا کند. این چارچوب فقهی، پایه‌ای مهم برای سیاست‌گذاری بانک‌ها و تدوین مقررات حقوقی در زمینه بانکداری اسلامی و قراردادهای مالی به شمار می‌رود.

رویکرد حقوق ایران و مقررات بانکی در خصوص تعدیل تعهدات پولی

در چارچوب حقوقی ایران، تعهدات پولی معمولاً بر اساس مبلغ اسمی تعیین می‌شوند؛ به این معنا که طلبکار حق دارد همان مبلغ درج‌شده در قرارداد را دریافت کند، فارغ از تغییر ارزش واقعی پول در طول زمان. بااین‌حال، تورم‌های بالا و کاهش ارزش پول در سال‌های اخیر، ضرورت بازنگری در این رویکرد سنتی را آشکار کرده است. از منظر حقوق قراردادهای، تعدیل تعهدات پولی به معنای اصلاح مبلغ دین برای حفظ ارزش واقعی آن است و هدف آن جلوگیری از تضییع حقوق طلبکار و تضمین توازن اقتصادی میان طرفین قرارداد است (Katouzian, 2007).

در قوانین ایران، به‌طور مستقیم سازوکار مشخصی برای تعدیل تعهدات پولی پیش‌بینی نشده است، اما قواعد عمومی قراردادهای و اصول حقوقی، امکان تعدیل دین در شرایط غیرعادی اقتصادی را فراهم می‌آورد. بر اساس ماده ۲۲۸ قانون مدنی، در صورتی که وقوع حادثه‌ای غیرمنتظره موجب سختی غیرمعقول برای اجرای تعهد شود، دادگاه می‌تواند نسبت به تعدیل تعهد اقدام کند. این اصل به‌ویژه در قراردادهای بانکی

بلندمدت اهمیت دارد؛ زیرا کاهش ارزش پول می‌تواند موجب زیان قابل توجه برای بانک‌ها شود (Safaei, 2011). نظام بانکی ایران نیز در عمل، به منظور حفظ ارزش واقعی منابع مالی خود، از ابزارهای قراردادی و مقرراتی استفاده کرده است. برای مثال، برخی بانک‌ها در قراردادهای تسهیلات بلندمدت از شاخص‌بندی یا شرط تعدیل بهره می‌برند که بر اساس نرخ تورم یا شاخص‌های قیمت کالا و خدمات، مبلغ دین تعدیل می‌شود. این روش با هدف جبران کاهش ارزش پول و جلوگیری از تضییع حقوق بانک‌ها طراحی شده و از نظر حقوقی، با رعایت توافق طرفین و چارچوب قرارداد، مشروع محسوب می‌شود (Mousavian, 2013). از منظر فقهی و حقوقی، تعدیل تعهدات پولی باید با اصول بانکداری بدون ربا هماهنگ باشد. بانک‌ها نمی‌توانند صرفاً برای کسب سود اضافی، مبلغی بیش از دین اولیه دریافت کنند، بلکه هدف، جبران کاهش ارزش واقعی پول است. فقها و حقوقدانان با استناد به قاعده عدالت معاوضی و اصل لاضرر، این نوع تعدیل را مشروع می‌دانند؛ مشروط بر آنکه از شمول ربا خارج باشد و نیت طرفین تنها جبران کاهش ارزش باشد (Mohaghegh Damad, 2012).

علاوه بر قراردادهای بانکی، مقررات ناظر بر عملیات بانک مرکزی نیز به نوعی از تعدیل تعهدات حمایت می‌کند. بانک مرکزی با ابزارهایی مانند نرخ بهره رسمی، کنترل نقدینگی و انتشار اوراق بهادار، تلاش می‌کند ثبات پولی را حفظ کرده و آثار تورم را کاهش دهد. این سیاست‌ها به طور غیرمستقیم امکان تعدیل تعهدات پولی را فراهم می‌آورد؛ زیرا کاهش نوسانات ارزش پول، منجر به حفظ ارزش واقعی دین می‌شود (Sadr, 2011). دیدگاه‌های حقوقی همچنین بر ضرورت تعیین شاخص‌های روشن برای تعدیل تأکید دارند. تعیین شاخص مناسب، مانند شاخص قیمت مصرف‌کننده یا نرخ تورم رسمی، می‌تواند به شفافیت قراردادها کمک کند و از بروز اختلافات قضایی جلوگیری نماید. در غیر این صورت، عدم شفافیت می‌تواند موجب افزایش دعاوی و بی‌ثباتی در روابط بانکی شود (Katouzian, 2007).

با توجه به آنچه بیان شد، رویکرد حقوق ایران و مقررات بانکی نسبت به تعدیل تعهدات پولی، ترکیبی از اصول عمومی حقوق قراردادهای رویه‌های بانکی و مقررات پولی است. این چارچوب تلاش دارد تعادل میان نیاز اقتصادی بانک‌ها و رعایت اصول فقهی و حقوقی برقرار شود. به عبارت دیگر، تعدیل تعهدات پولی در ایران نه تنها یک ضرورت اقتصادی، بلکه یک الزام حقوقی و فقهی است که با هدف حفظ عدالت، جلوگیری از تضییع حقوق و تأمین ثبات نظام بانکی اجرا می‌شود (Mirmaezi, 2015).

در نهایت، می‌توان گفت که ترکیب ابزارهای قراردادی، سیاست‌های پولی و اصول حقوقی، زمینه‌ای فراهم می‌کند تا بانک‌ها و طلبکاران بتوانند در چارچوب قانون و فقه، ارزش واقعی دیون را حفظ کنند و از آثار تورم و کاهش قدرت خرید پول پیشگیری نمایند. این رویکرد، یک راهبرد کاربردی و بومی است که می‌تواند هم عدالت اقتصادی را تقویت کند و هم امنیت و کارآمدی نظام بانکی ایران را حفظ نماید.

بحث و بررسی چالش‌ها و راهکارهای جبران کاهش ارزش پول در نظام بانکی ایران

جبران کاهش ارزش پول در نظام بانکی ایران یکی از مسائل کلیدی است که در طول دهه‌های اخیر توجه ویژه‌ای از سوی حقوقدانان، فقها و اقتصاددانان را به خود جلب کرده است. این موضوع در نقطه تلاقی اقتصاد، حقوق و فقه قرار دارد و چالش‌هایی را در ابعاد شرعی، حقوقی و اجرایی ایجاد می‌کند. کاهش ارزش پول در طول زمان به معنای افت قدرت خرید آن است و این پدیده، به ویژه در اقتصادهای تورمی، امکان تضییع حقوق طلبکاران و اختلال در عملکرد بانک‌ها را فراهم می‌آورد. از منظر اقتصادی، پول تنها یک وسیله مبادله نیست، بلکه معیاری برای ارزیابی سرمایه‌ها، تسویه تعهدات و سنجش سود و زیان محسوب می‌شود. هنگامی که قدرت خرید پول کاهش می‌یابد، ارزش واقعی دیون نیز دستخوش تغییر می‌شود و این امر مستقیماً بر توازن اقتصادی قراردادها اثر می‌گذارد (Katouzian, 2007).

از منظر فقهی، دریافت مبلغی بیش از دین اولیه برای جبران کاهش ارزش پول با حکم ربا مرتبط است و باید به دقت بررسی شود تا اصول بانکداری بدون ربا رعایت شود. فقها به تفکیک میان تورم متعارف و تورم شدید توجه کرده‌اند. در شرایط تورم متعارف، تغییر ارزش پول جزئی و قابل پیش‌بینی است و معمولاً نیازی به تعدیل تعهدات نمی‌باشد، اما در شرایط تورم شدید که کاهش ارزش پول به شکل فاحش و غیرمنتظره اتفاق می‌افتد، برخی فقها جبران کاهش ارزش پول را با رعایت قاعده لاضرر و عدالت معاوضی مجاز دانسته‌اند (Mohaghegh Damad, 2012). این دیدگاه نشان می‌دهد که فقه اسلامی قابلیت انعطاف لازم برای مواجهه با شرایط اقتصادی غیرعادی را دارد و می‌تواند مبنای طراحی سازوکارهای مشروع برای جبران کاهش ارزش پول در ایران باشد.

از دیدگاه حقوقی، تعهدات پولی در ایران عمدتاً بر اساس مبلغ اسمی تعریف می‌شوند، اما اصول عمومی قراردادها و قواعد فقهی، امکان تعدیل دیون را در شرایط تغییر اوضاع و احوال فراهم می‌کنند. ماده ۲۲۸ قانون مدنی بیان می‌کند که اگر حادثه‌ای غیرمنتظره اجرای تعهد را دشوار یا غیرمعقول کند، دادگاه می‌تواند نسبت به تعدیل تعهد اقدام نماید. این اصل به‌ویژه در قراردادهای بانکی بلندمدت اهمیت دارد؛ زیرا کاهش ارزش پول می‌تواند باعث زیان قابل توجه برای بانک‌ها و اختلال در تسهیلات‌دهی شود (Safaei, 2011).

از نظر اجرایی، یکی از چالش‌های عمده در نظام بانکی، طراحی سازوکارهایی است که هم ارزش واقعی دیون را حفظ کند و هم با موازین شرعی منطبق باشد. بانک‌ها در ایران برای مواجهه با کاهش ارزش پول از ابزارهایی مانند شاخص‌بندی بدهی‌ها و شرط تعدیل استفاده می‌کنند. شاخص‌بندی به معنای تنظیم مبلغ دین بر اساس شاخص‌های اقتصادی، مانند نرخ تورم یا شاخص قیمت مصرف‌کننده، است و هدف آن جبران کاهش ارزش واقعی پول بدون دریافت سود تضمینی است. شرط تعدیل نیز به طرفین اجازه می‌دهد در صورت تغییر شدید شرایط اقتصادی، مبلغ دین را متناسب با ارزش واقعی آن تعدیل کنند (Mousavian, 2013).

یکی دیگر از چالش‌های اجرایی، شفافیت قراردادها و تعیین شاخص مناسب برای تعدیل دیون است. عدم شفافیت در تعیین شاخص یا نحوه تعدیل می‌تواند باعث بروز اختلافات و دعاوی قضایی شود و امنیت قراردادها و اعتماد به نظام بانکی را کاهش دهد. به همین دلیل، استفاده از شاخص‌های رسمی و قابل اتکا، مانند شاخص قیمت مصرف‌کننده، نرخ تورم رسمی یا شاخص‌های مصوب بانک مرکزی، توصیه می‌شود (Sadr, 2011). چالش شرعی نیز در تعریف مرز میان جبران مشروع و دریافت ربا نهفته است. فقها تأکید دارند که هدف از تعدیل تعهدات، حفظ ارزش واقعی دین و جبران ضرر ناشی از کاهش قدرت خرید پول است، نه کسب سود اضافی. در این راستا، عقود مشارکتی و قراردادهای مبتنی بر شاخص‌بندی به‌عنوان راهکارهای مشروع مورد توجه قرار گرفته‌اند. این روش‌ها با رعایت اصول فقهی و هدف حفظ عدالت اقتصادی، امکان مدیریت ریسک ناشی از کاهش ارزش پول را فراهم می‌کنند (Mohaghegh Damad, 2012). به لحاظ حقوقی و بانکی، توجه به سیاست‌های پولی و مدیریت نقدینگی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بانک مرکزی با ابزارهایی مانند کنترل نرخ بهره، مدیریت بازار پول و انتشار اوراق بهادار تلاش می‌کند نوسانات ارزش پول را کاهش دهد. این سیاست‌ها به صورت غیرمستقیم به حفظ ارزش واقعی دیون کمک می‌کنند و از افزایش زیان ناشی از کاهش قدرت خرید پول جلوگیری می‌نمایند (Mirmaezi, 2015).

در نتیجه، برای طراحی الگوی منطبق با فقه و کارآمد از منظر اقتصادی، لازم است ترکیبی از ابزارهای قراردادی، مقررات بانکی و سیاست‌های پولی به کار گرفته شود. این الگو باید تضمین‌کننده حفظ ارزش واقعی دیون، جلوگیری از تضییع حقوق طلبکار و رعایت اصول بانکداری بدون ربا باشد. استفاده هم‌زمان از شاخص‌بندی، شرط تعدیل و تنظیم قراردادها با شاخص‌های شفاف و رسمی می‌تواند یک چارچوب عملی و قابل اجرا برای بانک‌ها فراهم آورد (Katouzian, 2007).

در پایان، می‌توان گفت که بحث جبران کاهش ارزش پول در نظام بانکی ایران یک مسئله چندبعدی است که به همکاری میان حقوق، فقه و اقتصاد نیاز دارد. حل این مسئله با رعایت اصول شرعی، تدوین مقررات روشن و استفاده از شاخص‌های اقتصادی قابل‌اتکا می‌تواند امنیت قراردادهای، عدالت اقتصادی و کارآمدی نظام بانکی را تقویت کند. چنین رویکردی هم به افزایش اعتماد عمومی به بانک‌ها کمک می‌کند و هم تضمین می‌کند که منابع مالی در برابر کاهش ارزش پول محافظت شوند.

نتیجه‌گیری

با توجه به بحث‌های مطرح‌شده و تحلیل چالش‌های ناشی از کاهش ارزش پول در نظام بانکی ایران، می‌توان به چند نتیجه‌گیری مهم رسید که هم جنبه اقتصادی دارند و هم ابعاد حقوقی و شرعی را پوشش می‌دهند. اولین نکته آن است که کاهش ارزش پول پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر در اقتصادهای تورمی است و اثرات آن مستقیماً بر قدرت خرید، ارزش واقعی دیون و امنیت منابع مالی بانک‌ها تأثیر می‌گذارد. در چنین شرایطی، اگر سازوکارهای مناسب برای جبران کاهش ارزش پول وجود نداشته باشد، طلبکاران و بانک‌ها متضرر شده و نظام بانکی دچار اختلال در عملکرد و کاهش توان اعطای تسهیلات می‌شود. از این منظر، ضرورت تدوین راهکارهای منسجم و کارآمد برای جبران کاهش ارزش پول به یک ضرورت عملی و استراتژیک تبدیل می‌شود.

دومین نکته آن است که هرگونه تلاش برای جبران کاهش ارزش پول باید با اصول شرعی و فقهی سازگار باشد. دریافت سود اضافی تحت هر عنوان، بدون توجه به کاهش ارزش واقعی پول، می‌تواند ماهیت ربوی پیدا کند و با اصول بانکداری اسلامی مغایرت داشته باشد. بنابراین، طراحی ابزارهای قانونی و قراردادی، مانند شاخص‌بندی دیون، شرط تعدیل و قراردادهای مشارکتی، که به‌صورت روشن هدف آن‌ها جبران کاهش ارزش واقعی پول است و نه کسب منفعت اضافی، از اهمیت بالایی برخوردار است. این سازوکارها ضمن رعایت عدالت اقتصادی، امکان حفظ توازن میان طلبکار و بدهکار را فراهم می‌کنند و از تضییع حقوق طرفین جلوگیری می‌نمایند.

سومین نتیجه مهم، اهمیت شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری در قراردادهای و نظام بانکی است. برای اینکه راهکارهای جبران کاهش ارزش پول مؤثر باشند، باید شاخص‌ها و معیارهای تعدیل واضح و قابل‌اتکا باشند. تعیین شاخص‌هایی مانند نرخ تورم یا شاخص قیمت مصرف‌کننده به‌طور شفاف در قراردادهای موجب کاهش اختلافات میان طرفین، جلوگیری از دعاوی قضایی و افزایش اعتماد عمومی به بانک‌ها می‌شود. به عبارت دیگر، شفافیت در طراحی قراردادهای و شرایط تعدیل به اجرای صحیح سازوکارهای جبران کمک کرده و امنیت اقتصادی را تقویت می‌کند. چهارمین نکته آن است که تعدیل تعهدات پولی باید با سیاست‌های کلان اقتصادی و ابزارهای پولی و بانکی هماهنگ باشد. بانک مرکزی و نهادهای سیاست‌گذار می‌توانند با مدیریت نرخ بهره، کنترل نقدینگی و ابزارهای بازار پول، اثرات تورم را کاهش دهند و در نتیجه، نیاز به تعدیل دیون را تا حد ممکن محدود نمایند. این هماهنگی میان سیاست پولی، مقررات بانکی و اصول حقوقی به ایجاد یک چارچوب منسجم و پایدار برای مواجهه با کاهش ارزش پول کمک می‌کند و تضمین می‌کند که نظام بانکی قادر به ایفای نقش خود در اقتصاد باشد.

پنجمین نتیجه آن است که رویکرد جامع و چندبعدی، بهترین مسیر برای مقابله با آثار کاهش ارزش پول است. این رویکرد باید ترکیبی از اصول حقوقی، مبانی فقهی، ابزارهای قراردادی و سیاست‌های اقتصادی باشد. با این ترکیب، نه تنها ارزش واقعی دیون حفظ می‌شود، بلکه از ایجاد تضاد میان عدالت اقتصادی و اصول بانکداری اسلامی جلوگیری می‌گردد. در این چارچوب، بانک‌ها می‌توانند ضمن محافظت از منابع مالی، اعتماد مشتریان را نیز تقویت کنند و نظام بانکی به یک نهاد پایدار و کارآمد در اقتصاد تبدیل شود.

در نهایت، می‌توان گفت که جبران کاهش ارزش پول یک ضرورت راهبردی برای نظام بانکی ایران است و نقش مهمی در ثبات اقتصادی، عدالت مالی و توسعه پایدار ایفا می‌کند. اجرای راهکارهای مناسب، شفاف، قابل پیش‌بینی و منطبق با اصول شرعی و حقوقی می‌تواند اثرات منفی تورم را کاهش دهد، از تضییع حقوق طلبکاران و بانک‌ها جلوگیری کند و زمینه را برای طراحی الگوهای بومی و پایدار برای مواجهه با کاهش ارزش پول فراهم نماید.

این خروجی‌ها می‌توانند پایه‌ای برای سیاست‌گذاری‌های آینده در حوزه بانکداری، مقررات مالی و اصلاح قراردادهای پولی باشند و راهنمایی عملی برای نهادهای بانکی، قانون‌گذار و پژوهشگران اقتصادی ارائه دهند.

لذا، دستاوردهای اصلی پژوهش که از تحلیل و نتیجه‌گیری آن استخراج می‌شوند، به صورت پیوسته و یکپارچه عبارت‌اند از: ضرورت تدوین سازوکارهای قانونی و قراردادی برای جبران کاهش ارزش پول در نظام بانکی، اهمیت رعایت اصول فقهی و پیشگیری از تبدیل این جبران به ربا، نیاز به شفافیت و تعیین شاخص‌های قابل اتکا در قراردادها برای تعدیل تعهدات پولی، هماهنگی میان سیاست‌های پولی، مقررات بانکی و ابزارهای قراردادی برای کاهش آثار تورم، ایجاد رویکرد جامع و چندبعدی برای حفظ عدالت اقتصادی، امنیت منابع بانکی و ثبات نظام مالی و در نهایت، طراحی یک الگوی بومی کارآمد و منطبق با فقه که مدیریت کاهش ارزش پول را ممکن ساخته و اعتماد عمومی به بانک‌ها را تقویت نماید.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The depreciation of money is one of the most consequential economic phenomena in inflationary societies because it directly affects the real value of monetary obligations, contractual equilibrium, creditor-debtor relations, and the stability of financial institutions. Although a monetary debt is conventionally defined by its nominal amount, persistent inflation creates a widening gap between the nominal value of the debt and its real purchasing power at the time of repayment. Consequently, a debtor may formally discharge the obligation by paying the original nominal amount while, in economic terms, returning substantially less than the value initially received. This problem is particularly significant in Iran's banking system, where chronic inflation has repeatedly reduced the real value of deposits, loans, deferred payments, and long-term banking claims. At the same time, Iranian banks operate within a legal and institutional framework based on Islamic banking principles and the prohibition of *riba*, making any increase in the amount of a monetary debt jurisprudentially sensitive. The central issue is therefore whether compensation for monetary depreciation should be characterized as an unlawful excess over the principal debt or as a legitimate mechanism for preserving the real value of property and restoring contractual justice. Contemporary legal scholarship increasingly recognizes that the enforcement of nominal obligations without regard to extraordinary monetary depreciation may disturb commutative justice and unfairly transfer wealth from creditors to debtors (Katouzian, 2007; Safaei, 2011). Conversely, Islamic banking scholarship

warns that an unconditional or predetermined increase in a debt may reproduce the economic substance of interest and conflict with the foundational requirements of interest-free banking (Mousavian, 2013; Sadr, 2011). Accordingly, the present study examines the Sharia and legal challenges associated with compensating for the depreciation of money in Iran's banking system and seeks to identify mechanisms capable of reconciling the protection of the real value of monetary claims with the prohibition of *riba*, contractual certainty, and the institutional requirements of Islamic banking.

The study is based on the distinction between the nominal value and the real value of money. Nominal value refers to the numerical amount stated in a contract, whereas real value concerns the quantity of goods and services that the amount can purchase. Under stable economic conditions, the difference between these two dimensions may be limited; however, in an inflationary economy, the purchasing power of the contractual amount may decline substantially between the formation and performance of an obligation. Money in modern economies functions as a medium of exchange, a unit of account, a means of settling obligations, and a store of value, yet the effectiveness of these functions depends on a reasonable degree of monetary stability (Mirmaezi, 2015). Inflation may result from monetary expansion, fiscal imbalances, exchange-rate volatility, supply constraints, production shocks, and external disturbances. Empirical evidence concerning Iran also indicates that oil shocks can exert nonlinear and asymmetric effects on inflation, demonstrating that changes in the value of money are connected to broader structural and macroeconomic conditions rather than solely to the conduct of contracting parties (Tehranchian et al., 2024). The legal analysis of monetary depreciation is further grounded in commutative justice, the binding force of contracts, the principle of full performance, the no-harm rule, and the protection of legitimately acquired property. While the classical nominalist approach maintains that a monetary obligation is discharged through payment of the stated number of currency units, a value-oriented approach argues that the economic substance of performance must also be considered when inflation becomes severe and exceptional (Abbasi, 2016). Within Islamic jurisprudence, the analysis depends partly on whether contemporary money is treated merely as a fungible nominal object or as an institutional representation of purchasing power. Jurisprudential rules governing harm, fairness in exchange, and the preservation of property may support compensation in exceptional circumstances, provided that the adjustment is not designed to generate profit from the mere passage of time (Mohaghegh Damad, 2012).

This research employed a descriptive-analytical and interdisciplinary method combining legal analysis, Islamic jurisprudential reasoning, and an examination of banking and monetary considerations. The data were collected through library-based research and included works on Iranian civil law, the general principles of contracts, Islamic jurisprudential rules governing transactions, the jurisprudence of money and banking, interest-free banking, monetary economics, and the legal treatment of declining currency value. The study first clarified the concepts of money, inflation, nominal debt, real value, indexation, adjustment clauses, and compensation for monetary depreciation. It then examined competing jurisprudential views concerning the legal nature of money, the classification of monetary obligations, the limits of the prohibition of *riba*, and the applicability of principles such as the no-harm rule and commutative justice. The legal dimension was analyzed by reference to the binding force of contracts, the interpretation of contractual intention, the principle of monetary nominalism, freedom of contract, and legal mechanisms designed to respond to fundamental changes in economic circumstances (Emami, 1997; Jafari Langroudi, 2008; Katouzian, 2007). The banking dimension focused on the practical consequences of inflation for the real value of deposits, outstanding loans, banking claims, financial intermediation,

resource mobilization, and credit allocation. The analysis also compared the principal mechanisms proposed for protecting the real value of monetary obligations, including limited indexation based on official inflation indicators, contractual adjustment clauses, settlement by reference to a stable asset or index, and the use of participatory Islamic contracts in which returns are linked to actual economic performance rather than predetermined interest. The selected sources were assessed comparatively to identify areas of convergence and disagreement among jurists, legal scholars, and monetary researchers. Particular attention was paid to distinguishing compensation intended to eliminate an inflation-induced loss from an additional payment intended to provide a guaranteed return, since this distinction is central to determining whether an adjustment remains compensatory or becomes functionally equivalent to *riba* (Mousavian, 2013; Sadr, 2011).

The findings indicate that neither an absolute nominalist approach nor an unrestricted value-adjustment approach offers an adequate solution for Iran's inflationary banking environment. Strict nominalism provides formal certainty and simplicity, but under conditions of severe and prolonged inflation, it may produce a substantial and foreseeable loss for creditors, weaken the real value of banking resources, and disturb the economic balance underlying long-term contracts. Conversely, automatic and unlimited indexation of every monetary debt may create uncertainty, transfer excessive risk to debtors, encourage the contractual normalization of guaranteed increases, and blur the distinction between legitimate compensation and interest. The jurisprudential analysis suggests that the permissibility of compensation depends on its legal basis, economic purpose, method of calculation, and relationship to the principal debt. Where an increase is stipulated solely as a return for the extension of credit or the passage of time, it is closely associated with *riba* and cannot be legitimized merely by changing its contractual label. However, where a severe decline in purchasing power causes an exceptional and demonstrable loss, a narrowly designed adjustment may be justified through the principles of no harm, fairness in exchange, and preservation of the real value of property (Abbasi, 2016; Mohaghegh Damad, 2012). The study further finds that prior contractual agreement strengthens the legitimacy and predictability of adjustment mechanisms. A clearly drafted adjustment clause based on an official and publicly verifiable index is less vulnerable to arbitrariness than an open-ended claim for additional payment after maturity. Nevertheless, indexation should be limited to the verified depreciation of purchasing power and should not include an independent profit margin. Participatory contracts may provide another Sharia-compliant response because returns are determined by actual commercial results rather than a guaranteed addition to a debt (Mirmaezi, 2015; Mousavian, 2013). The findings also demonstrate that banking stability requires coordination between private contractual mechanisms and public monetary policy, since contractual adjustment alone cannot substitute for effective inflation control, liquidity management, and monetary discipline (Tayebnia, 2014; Tehranchian et al., 2024).

The results show that the principal challenge is not simply whether compensation for monetary depreciation should be accepted or rejected, but how its scope, conditions, and calculation should be legally structured. A legitimate model must distinguish among ordinary inflation, severe inflation, delayed payment attributable to the debtor, long-term contractual exposure, and changes that were reasonably foreseeable when the contract was concluded. Treating all inflation as compensable may destabilize contracts, while ignoring extraordinary depreciation may institutionalize unjust enrichment and impose the cost of macroeconomic instability exclusively on creditors. The most defensible approach is therefore a regulated, limited, and transparent model of adjustment. Under such a model, the legislature or banking regulator should define the conditions under which monetary obligations may be adjusted, designate reliable official indices, determine the relevant base

and settlement dates, prevent double recovery, and clarify the relationship between inflation adjustment, contractual profit, damages, penalties, and late-payment compensation. Contractual clauses should explain whether adjustment is automatic or contingent, identify the selected index, specify any threshold for severe depreciation, and state that the purpose is preservation of real value rather than the generation of a guaranteed return. Such clarity would promote contractual certainty and reduce judicial inconsistency (Katouzian, 2007; Safaei, 2011). Banking institutions should also expand the use of genuine participatory and asset-based arrangements where the economic structure of the transaction permits, thereby reducing reliance on fixed monetary receivables that are highly exposed to inflation (Sadr, 2011). In addition, jurisprudential councils, the Central Bank, legal scholars, and banking practitioners should cooperate in developing a unified national framework that is simultaneously economically realistic, legally enforceable, and Sharia-compliant. Such cooperation is necessary because fragmented institutional interpretations may result in inconsistent contracts, uncertain judicial outcomes, and reduced public confidence. Ultimately, compensation should remain proportionate to actual depreciation, based on objective indicators, and separated from any predetermined profit payable merely because time has elapsed.

Compensation for the depreciation of money in Iran's banking system is a multidimensional issue situated at the intersection of monetary economics, private law, Islamic jurisprudence, and banking regulation. Persistent inflation demonstrates that exclusive reliance on the nominal amount of monetary obligations can undermine contractual equilibrium, reduce the real value of banking claims, and impose significant losses on creditors and financial institutions. At the same time, any mechanism that automatically increases a debt without a precise compensatory basis risks becoming indistinguishable from guaranteed interest and may therefore conflict with the principles of Islamic banking. A balanced solution requires recognition of the real economic effects of severe inflation while preserving the prohibition of *riba*, legal certainty, proportionality, and the binding force of contracts. The most appropriate framework is one based on explicit statutory authorization, transparent contractual clauses, official and independently verifiable indices, and strict limitation of any adjustment to the actual decline in purchasing power. Participatory contracts and other Sharia-compliant instruments may complement this framework by linking financial returns to real economic activity rather than to predetermined additions to monetary debts. The study concludes that compensation for monetary depreciation can be legally and jurisprudentially defensible when it is genuinely restorative rather than profitable, when its conditions are specified in advance or clearly established by law, and when it is implemented through consistent regulatory and judicial standards. Developing a coherent domestic model would protect creditors and debtors, strengthen confidence in banking contracts, reduce disputes, preserve the real value of financial resources, and enhance the stability and efficiency of Iran's banking system.

References

- Abbasi, M. (2016). A Jurisprudential and Legal Examination of Compensation for the Decline in the Value of Money. *Quarterly Journal of Islamic Jurisprudence and Law Research*, 8(2), 95-115.
- Azizzadeh, T., & Rezaei Mameghani, P. (2019). Comparison of New Models to Predict Prices and Stock Returns. *Transactions on Data Analysis in Social Science*, 1(1), 24-32. <https://doi.org/10.47176/TDASS/2019.24>
- Emami, H. (1997). *Civil Law* (Vol. 1). Eslamiyeh Publications.
- Jafari Langroudi, M. J. (2008). *Legal Terminology*. Ganj-e Danesh.
- Katouzian, N. (2007). *General Rules of Contracts*. Enteshar Joint Stock Company.
- Mirmaezi, S. A. (2015). *Money and Islamic Banking*. Research Institute of Hawzah and University.
- Mohaghegh Damad, S. M. (2012). *Rules of Islamic Jurisprudence: Transactions*. Center for the Publication of Islamic Sciences.

- Mousavian, S. A. (2013). *The Jurisprudence of Money and Banking*. Islamic Culture and Thought Research Institute.
- Sadr, S. M. (2011). *Interest-Free Banking: From Theory to Practice*. SAMT.
- Safaei, H. (2011). *Civil Law: Obligations and Contracts*. Mizan Publications.
- Tayebnia, A. (2014). *The Iranian Economy and the Challenges of Monetary Policy*. Donya-ye Eqtesad.
- Tehranchian, A. M., Khabaz, S. M., & Hosseinnia Chafjiri, S. (2024). Investigating the Nonlinear Effects of Oil Shocks on Inflation: New Empirical Evidence from Iran. *Transactions on Data Analysis in Social Science*, 6(2), 68-81. <https://doi.org/10.47176/TDASS.2024.68>